

د- مصاحبه با

سلیمان بندعلی

کتابدار بازنشسته کتابخانه شماره ۲ مجلس

احسان اله شکر الهی



س - جناب آقای بندعلی خیلی متشکریم که در این مصاحبه شرکت فرمودید. اولین سوال من این است که چطور شد شما کتابدار شدید و بیشتر خدمت خود را در کتابخانه مجلس گذرانید؟

ج - بسم الله الرحمن الرحیم - من هم از این که جنابعالی

تشریف آورید تا با هم گفتگویی داشته باشیم راجع به مسائل کتابخانه شماره دو تشکر می کنم و بسیار خوشحالم.

عرضم به حضور شما من کارمند سابق مجلس شورای ملی بودم. پیش از انقلاب ما به استخدام مجلس در آمدیم. در آن موقع در قسمت دیگری کار می کردم. بعداً با آقای خاتمی صحبت کردم و حسب علاقه ای که به کتابخانه داشتم آمدم در کتابخانه مشغول به کار شدم. آن زمان مثل حالا نبود که یک رشته تحصیلی عالی به مثل کتابداری در مملکت رایج باشد. کسانی که کتابدار می شدند معمولاً رشته شان چیز دیگر بوده و براساس علاقه ای که داشتند در کتابخانه فعالیت می کردند و به صورت تجربی علم کتابداری را می آموختند. برای من هم همین طوری شد. من آمدم کتابخانه مجلس شورای ملی سابق که الان کتابخانه شماره یک مجلس شورای اسلامی نامگذاری شده در آنجا در قسمت مطبوعات مشغول به کار شدم. بعد از انقلاب زمینه ای فراهم شد که در کتابخانه سنای سابق، که بعداً کتابخانه شماره دو نامگذاری شد، مشغول کار بشوم. ابتدا چون رسته ام در کار مطبوعات بود به عنوان مسئول مطبوعات مشغول شدم؛ ولی پس از چند ماهی که در آنجا کار کردم به قسمت مرجع منتقل شدم. آن زمان ریاست کتابخانه شماره دو با آقای نجفقلی حبیبی بود. کارپرداز فرهنگی هم جناب آقای دکتر ولایتی بودند. در آن زمان من در بخش مرجع کتابخانه شماره ۲ مشغول

به فعالیت شدم و تا آخر خدمتم که بازنشست شدم در قسمت مرجع فعالیت داشتم.

س - شما در یکی از مقاطع حساس کتابخانه شماره دو حضور داشتید و آن انتقال مجموعه کتابخانه از ساختمان قدیم به ساختمان فعلی است. اگر ممکن است در مورد ضرورت ها و چگونگی انتقال و خاطراتی که در این زمینه دارید صحبت بفرمایید؟

ج - عرضم به حضور شما یک روزی کارپردازی مجلس، آقای جبار اسلامی را که جمعدار کتابخانه بود و اختیار ویژه ای داشت از طرف مجلس خواستند و گفتند که ما فضای کتابخانه را لازم داریم. علتش هم این بود که کتابخانه در داخل خود مجلس بود، و به خاطر کمی جا لازم بود بتوانند از فضای آن استفاده کنند. الان آنجا محل کمیسیون اصل نود شده. علت دیگر این بود که کتابخانه را بتوانند به بیرون از مجلس منتقل کنند که دیگران هم بتوانند از آن استفاده کنند. به همین خاطر دنبال یک ساختمان مناسب می گشتند. اتفاقاً ساختمانی نزدیک مجلس بود که تا پیش از انقلاب موزه نگارستان بود و پیش از آن هم گویا محل سکونت مادر شاه بود. در اوایل انقلاب هم آن ساختمان محل استقرار محافظین آقایان نمایندگان شده بود و این مسئله مشکلاتی را به وجود آورده بود. چون آن ساختمان بسیار مجلل بود و افرادی که آنجا مستقر شده بودند مراعات حال آنجا را نمی کردند و ساختمان داشت به حالت غیرمطلوبی در می آمد. این بود که این ساختمان را اختصاص دادند به کتابخانه شماره دو مجلس شورای اسلامی که در واقع کار درستی بود. چون باعث شد هم ساختمان سالم بماند و هم ما می توانستیم از آن استفاده مطلوبی بکنیم. این ساختمان از نظر استحکام بنا و زیبایی و تناسب با کار فرهنگی ساختمان بسیار جالبی بود.

البته برای این که کتابخانه را به آنجا منتقل کنیم، با مشکلات فراوانی روبرو بودیم. چون جمع آوری کتابخانه و حمل کتاب ها به صورتی که آسیبی نبیند کار ساده ای نبود. ولی بحمدالله مجموعه

جایجا شد و ما توانستیم در عرض مدت نسبتاً کوتاهی کتابخانه را بازگشایی کنیم تا محققین و نمایندگان بتوانند از منابع آن استفاده نمایند. س - به کادر متخصص کتابخانه هم اگر ممکن است اشاره‌ای بفرمایید. ج - در آنجا تعدادی از کارکنان هنرمند بودند. مثلاً آقای غفاری که قبلاً کارمند موزه نگارستان بود، خطاط ممتاز بود، و الان جزو یکی از اساتید این فن محسوب می‌شود. یا مثلاً مرحوم آقای عباس صالحی قاری خیلی معروفی بود.

س - از بخش‌های پُر مراجعه کتابخانه شماره دو مخصوصاً از طرف نمایندگان کدام بخش را می‌توانید نام ببرید؟

ج - یک قسمتی در آنجا وجود داشت به عنوان بریده جراید. کار این بریده جراید را ابتداء روابط عمومی مجلس انجام می‌داد؛ اما بعد که کتابخانه آمد به آنجا، طبقه زیرزمین آنجا به عنوان محل ملاقات نمایندگان مجلس در نظر گرفته شده بود، پیشنهاد شد که به دلایل گوناگون اینجا محل مناسبی برای ملاقات نمایندگان نیست. آنها جایی را تدارک دیدند و محل ملاقات از آنجا خارج شد و به جایش بخش بریده جراید را که روابط عمومی انجام می‌داد، منتقل کردیم به آن قسمت و روزنامه‌های قدیمی مربوط به حدود سال ۱۳۲۹ و برخی از روزنامه‌های کثیرالانتشار مانند کیهان و اطلاعات را منتقل کردیم آنجا. اما روزنامه‌های قدیمی را که مربوط به زمان ناصری و مشروطیت بود، به دلیل اهمیت و ارزشی که داشت در همان مخزن اصلی نگهداری می‌کردیم. خلاصه این بخش بریده جراید سرویس دهی خیلی خوبی داشت و پاسخ بسیاری از نیازها داده می‌شد. مثلاً اگر یک نفر می‌آمد و تحقیق اش با استفاده از کتاب‌ها به کفایت نمی‌رسید، بریده جراید هم در کنارش بود و استفاده می‌کرد. تا این که در سال ۱۳۷۷ بود گویا، وقتی مدیران کتابخانه عوض شدند در زمان آقای فدایی عراقی باز هم تصمیم گرفتند این کتابخانه را از آنجا منتقل کنند. ساختمان آنجا را گویا هم ریاست جمهوری در نظر داشت بگیرد و هم روابط عمومی مجلس و هم تشریفات مجلس سه گروه آن موقع دست گذاشته بودند روی این ساختمان و از این جهت آقای فدایی عراقی تحت فشار بود. حتی کار تا آنجا پیش رفت که بخش بریده جراید را از آنجا منتقل کردند. یکی از کسانی که با انتقال کتابخانه مخالفت می‌کرد من بودم دلیلش هم این بود که سال‌های سال زحمت کشیده شده بود تا یک کتابخانه اسلام‌شناسی ایران‌شناسی و خاورشناسی خوب جمع‌آوری شود؛ چنین کتابخانه وزینی که خیلی از محققین و دانشمندان به خوبی می‌توانند از آن بهره‌برداری بکنند، اگر قرار باشد منتقل شود مستلزم آن است که محل مناسبی برای آن در نظر گرفته شود. چون من از وضعیت بریده جراید که به آن صورت همه را در کارتن کردند و

بعد هم نتوانستند از آن استفاده بکنند خاطره خیلی تلخی داشتم و شاهد بودم که سال‌های سال زحمت کشیده شد، هزینه شد، تا این بریده جراید موضوع بندی شد. حتی از طریق نام کشورها می‌توانستند سرویس دهی بکنند. همه این‌ها را کردند در کارتن و در جای متروکه‌ای قرار دادند. خوب اگر قرار بود کتابخانه هم به این سرنوشت دچار شود می‌بایست جلوی این کار را گرفت. من با آقای فدایی صحبت کردم و پیشنهاد تشکیل موزه در کنار کتابخانه را دادم. آقای فدایی هم با مسئولین امر صحبت کردند و گفتند می‌خواهیم موزه کتابخانه را در آنجا تشکیل بدهیم. استدلال من این بود که چون ساختمان کتابخانه مجلس است می‌توانیم تابلوهای کمال‌الملک را هم منتقل کنیم به آنجا. آقای عراقی پیش از مطرح شدن این پیشنهاد ساختمانی را در سرچشمه به ما نشان داد برای انتقال کتابخانه. وقتی که رفتیم به ساختمان نگاه کردیم دیدم ساختمان بسیار قدیمی است و استقامت مخزن کتابخانه را ندارد. ممکن بود بشود در آن بخش مرجع خوبی درست کرد ولی دیگر برای مخزن جایی نبود و در صورت انتقال مخزن به آنجا هر آن احتمال می‌رفت ساختمان فروریزد و باعث فاجعه شود. بعد از آن بازدید من پیشنهادم را مطرح کردم. البته بعد خانم افراسیابی هم کمک کردند و حرف من را تایید کردند و الحمدلله آن حرف ما در آنجا عملی شد و کتابخانه هنوز هم در آنجا است. ما گفتیم می‌توانیم در فضایی تنگتر کار کنیم، این بود که ما رفتیم در طبقه بالا مستقر شدیم و بعدها پس از تغییرات ریاست کتابخانه، موزه در طبقه پایین قرار گرفت.

البته با مخالفت‌هایی هم روبرو بودیم، اما چون ریاست کتابخانه مایل بود و حرف ما را پسندید، با کمک ایشان و کارشناسان کتابخانه این کار انجام شد.

من خیلی خوشحالم و پیش خودم می‌گویم که انشاءالله آن کار مثبتی بود که انجام دادیم.

س - خوب است در این جا اشاره کنم که اینک مقالات و مطالب مطبوعات توسط برنامه‌نامه‌ای در اختیار محققان قرار می‌گیرد. حضرت‌عالی شماره‌ای داشتید به این که محققین و نمایندگان زیادی به کتابخانه شماره





دو مراجعه می کردند می توانید
تعدادی از آنها را نام ببرید؟

ج - نمایندگان کم بودند اما ما
به سه تا دایره المعارف سرویس
دهی می کردیم: دایرة المعارف
بزرگ اسلامی که رییس آن آقای
بجنوردی بود. دایرة المعارف

تشیع به ریاست آقای صدر حاج سیدجوادی و بنیاد دایرة المعارف
اسلامی که دانشنامه جهان اسلام را منتشر می کند. ما به این ها
سرویس دهی می کردیم در واقع آن کسانی که می آمدند آنجا
پژوهش می کردند می گفتند وقتی ما به بن بست می رسیدیم و
نمی توانیم به منابعی دسترسی پیدا کنیم، آنها را از این کتابخانه به
دست می آوریم. از میان نمایندگان مجلس هم تعدادی که محقق
بودند به این جا مراجعه می کردند. از مشتری های پر و پا قرص
کتابخانه آقای عطاالله مهاجرانی، آقای موسوی ننه کران، آقای
آستانه بودند و دیگران بودند که الان من اسامی ایشان یادم نیست.
تعدادی از خانم های نماینده نیز که اهل تحقیق بودند به کتابخانه
مراجعه می کردند از جمله خانم نفیسه فیاض بخش، و خانم دکتر
علوی بودند یادم می آید می آمدند آنجا استفاده های خوبی از منابع
می کردند.

س - جناب بندعلی معمولاً آقایان یا خانم های نماینده بیشتر ترجیح
می دادند از چه منابعی استفاده بکنند؟

ج - خوب بستگی داشت به رشته هایشان و موضوع تحقیقاتشان.
بعضی ها می آمدند از کتاب های اسلام شناسی استفاده می کردند.
بعضی از آقایان نماینده اهل علم بودند مثل آقای جعفری خدا
بیامرز نماینده اراک یا مرحوم آقای عطاری و آقای عطاالله
مهاجرانی که این ها جوان ترین نمایندگان بودند و از منابع کتابخانه
استفاده می کردند.

آقای کریم زمانی که تفسیر مثنوی معنوی را در شش جلد کار
کردند، ایشان بیشتر منابع اش را از آنجا گرفتند.

س - برگردیم به مسئله نقل و انتقال کتابخانه از محل سابق به محل
فعلی. این کار چقدر طول کشید؟

ج - با توجه به آنکه ساختمان قدیم به محل فعلی کتابخانه
نزدیک بود حدود سه ماه طول کشید. البته کار، بسیار با احتیاط انجام
شد و کتاب ها را با دقت می چیدیم.

س - در زمان این انتقال به هم نخوردن نظم مجموعه را مدنظر داشتید؟
ج - حتماً همینطور بوده.

س - معمولاً نقل و انتقال کتابخانه آسیب هایی را متوجه منابع اش
می کند. منابع این کتابخانه آسیبی هم دید؟

ج - خیر ما کار انتقال منابع آنجا را بسیار با دقت انجام می دادیم.
خود آقای جبار اسلامی - خدا رحمتش کند - خیلی محتاط بود؛
ضمن آنکه کتابدارهایی که آنجا بودند، خانم افراسیابی، خانم
رادبشری، خانم اسداللهی، و خانم دبیری بسیار آدم های دلسوزی
بودند، بسیار با دقت کار می کردند. کتابدارهای خیلی خوب و قوی
بودند. البته این ها به غیر از خانم افراسیابی رشته شان کتابداری نبود،
این ها عاشق کتابخانه بودند. هر کسی که در کتابخانه کار می کند باید
عاشق باشد چون اگر عاشق نباشد نمی تواند آن طور که باید کار بکند.
الان بنده هم که آدم این جا خدا می داند که برای مزایا میزایا نبوده.
چون من به کتابخانه عشق می ورزم. به من اگر حقوق هم ندهند دلم
می خواهد در کتابخانه کار بکنم. جایی دیگر اگر پستی هم باشد از
نظر مادیات تامین بیشتری هم بکند من کتابخانه را ترجیح می دهم.
حتی حاضرم بدون این که حقوقی بگیرم در کتابخانه کار کنم.

س - بحث را به خوب جایی کشانید. آقای بندعلی به نظر شما یک
کتابدار خوب، یک کتابداری که بتواند در کتابخانه ای مثل کتابخانه
شماره ۲ کار بکند چه ویژگی های را باید داشته باشد؟
ج - اولاً باید آدم با تقوا و با ایمانی باشد. چون کتابخانه مثل
صندوق پول می ماند. زمانی که ما آنجا بودیم ۱۷۰۰ جلد کتاب
خطی منحصر به فرد در آنجا نگهداری می شد. کتابدار چنین
کتابخانه ای علاوه بر این که باید کتابداری بداند، باید آدم با تقوایی
باشد، بالطبع آدم که تقوا داشت، از اخلاق حسنه برخوردار است.
وقتی انسان از اخلاق حسنه برخوردار باشد، معمولاً مراجعین هم
که می آیند آنجا جذب می شوند.

الان من تصورم این است که کتابخانه ها در ایران غریبند. دلیلش
چیست؟ دلیلش این است که یک مقداری این فرهنگ در جامعه
جا نیفتاده که در کتابخانه ها باید روی این مسئله سرمایه گذاری
معنوی بکنند. بسیاری از مراجعان کتابخانه ها می خواهند اموراتشان
بگذرد. معمولاً می خواهند تکالیف درسی خود را انجام دهند.
امتحان بدهند و در امتحان قبول شوند. تعداد کمی هستند که کار
تحقیقی واقعی انجام دهند و به کتابخانه عشق بورزند. متأسفانه ما
در مملکت، محقق واقعی کم داریم.

ما باید فعالیتمان در آینده طوری باشد که مردم را به کتاب خوانی
و کتابخانه راغب بکنیم. اگر ما اخلاق حسنه نداشته باشیم، آن
کسانی هم که برای تحقیق می آیند، از کتابخانه فرار می کنند. رفتار
ما باید طوری باشد که مردم را جذب بکنند.

س - در مورد تخصص چه نظری دارید؟
ج - انسان همان طوری که نیاز است تقوا داشته باشد، نیاز است
که تخصص هم داشته باشد. چون اگر تخصص نداشته باشد
نمی تواند جواب مردم را بدهد. کسانی هستند که شاید از الفبای

کتابخانه هم سر در نیاورند، اما می خواهند تحقیق کنند، می خواهند وارد شوند. باید آن کسی که در بخش مرجع کار می کند بسیار بصیر و عاشق و کار کشته باشد تا بتواند مردم را خوب راهنمایی بکند. ما وقتی که آنجا بودیم خیلی وقت ها متوجه بودم کسانی که می آمدند آنجائی توانستند با فیش ها کار بکنند. خودم آنها را راهنمایی می کردم که چگونه از فیش استفاده کنند چگونه از برگه دان ها استفاده کنند و چگونه باید کتاب مورد نظرشان را انتخاب بکنند. بعضاً کسانی هستند که نمی دانند عنوان کتاب چیست یا نام مولفش را نمی دانند. اگر مراجعه کنند، دانشجو یا محقق باشد، به احتمال زیاد آنها راهش را بلد هست، ولی گاهی کسی می آید که هیچ کدام از این ها نیست؛ می خواهد کتاب بخواند اما دقیق نمی داند دنبال چه می گردد. ما اولین کاری که می کنیم باید از ایشان سوال بکنیم که ایشان نسبت به چه کتاب هایی علاقمند است، دلش می خواهد چه بخواند. بر اساس آن موضوع کمکش کنیم.

س - جناب بندعلی از خاطراتان بفرماید. آدم وقتی یکی عمری را در مکانی بگذارند که مخصوصاً صبغه فرهنگی هم دارد و افرادی هم آنجا آمد و رفت می کنند، خاطراتی برایش به وجود می آید. لطفاً از خاطراتان برای ما صحبت بفرماید؟

ج - من از آن ایام خاطرات فراوانی دارم. یکی از خاطرات مربوط به امانت کتاب به نمایندگان است. ما به کارمنداها و مراجعان دیگر و اجازه نداشتیم کتاب امانت بدهیم و فقط اجازه داشتیم به آقایان نماینده ها کتاب امانت بدهیم. این بود که دیدیم عقده های روانی دارد به وجود می آید. رییس وقت کتابخانه آقای حائری که انسان بسیار بزرگواری بودند هم نظرشان این بود که کتاب در کتابخانه خوانده شود اما چون ما رابطه داشتیم با آقایان کارمنداها و باید مردم داری هم می کردیم، سعی می کردم به آقایان کارمنداها مجلس که دسترسی به ایشان داشتیم هم کتاب بدهیم تا آنها هم استفاده بکنند. من این کار را می کردم و معمولاً مشکل پیش نمی آمد اما در مورد بعضی از آقایان نماینده وضع فرق می کرد. بعضی از نمایندگان متأسفانه کتاب را می بردند و نمی آوردند. ما بعد از ده روز که کتاب در اختیار آنها بود برای آنها یک فرم یادآوری می فرستادیم. یکی از آقایان نمایندگان که نام ایشان را نمی آورم کتابی را برد و گفت من ده روز دیگر می آورم. وقتی بعد از سه - چهار ماه آمد، سراغ کتاب ها را گرفتیم گفت سه - چهار تای دیگر کتاب می خواهم همه شان را با هم می آورم. باز به ایشان کتاب دادیم و خواهش کردیم که حتماً برگردانید، اگر می خواهید برگردانید حداقل بفرمایید تا ما یک نسخه دیگر از آن تهیه کنیم. اجازه بدهید کار طبق ضوابط انجام شود. خلاصه این بنده خدا آن کتاب ها را هم برد و مدتی آنها را نیاورد. ما هر چند وقت یک بار

برگه یادآوری برایشان می نوشتیم و اخطار می دادیم. اما ایشان نه می آمدند، نه تلفن می زدند، و نه کتاب ها را می فرستادند. به هر حال ما یک روز تصمیم گرفتیم که یک شوخی با ایشان بکنیم. من روی برگه یادآوری به شوخی نوشتیم با وجود چند بار یادآوری که برای شما نوشتیم، شما کتاب ها را به کتابخانه برگردانید. حضرت عالی گویا به کتاب ها نیاز داشتید که برگردانید، یا کتاب ها خدای ناکرده مفقود شده. اگر کتاب ها مفقود شده به فدای سرتان لا اقل به کتابخانه تشریف بیاورید تا یک بار دیگر جمال زیبای شما را زیارت بکنیم. بعد از چند روزی دیدم ایشان با عصبانیت شدیدی وارد کتابخانه شد در حالی که آن کاغذی که نوشته بودم دستش بود گفت که این را چه کسی نوشته است؟ گفتم من نوشتیم. گفت برای چه نوشتید؟ گفتم شما کتاب را ده روز امانت بردید، الان هشت ماه است که کتاب ها در اختیار شما است من هم هر چه یادآوری کردم شما لا اقل نیامدید این جا حرفی بزنید بروید من تصور کردم که باید یک هم چنین چیزی بنویسم تا بتوانم شما را ببینم. خلاصه ایشان کتاب ها را با عصبانیت گذاشت و رفت بیرون. یکی دیگر از خاطراتی که من در این خصوص دارم این است که یکی از آقایان نماینده به همین منوال کتاب را برده بود و بعد از مدت ها نیاورده بود. یک روز آقای جعفری که معاون کتابخانه بود آمده بود آنجا داشتیم صحبت می کردیم، آن نماینده هم آمد آنجا. نشسته بود، و چون ایشان هم مقداری بدحسابی کرده بودند، دیگر به آن صورت سابق با ایشان صمیمی نبودم. آقای جعفری که می خواست برود هیأت ریسه به ما گفت شما هیأت ریسه کاری ندارید؟ گفتم چرا، شما که حالا می خواهید بروید هیأت ریسه بفرمایید که ما با این آقایان نمایندگان بدحساب باید چگونه رفتار کنیم؟ نمایندگان هستند که به عنوان امانت کتاب را بردند و ما نمی توانیم کتاب را از ایشان پس بگیریم. لا اقل بیایند از ما سلب مسئولیت بکنند و هر وقت که آقایان دلشان خواست کتاب را پس بیاورند یا اصلاً نیاورند. آقای جعفری متوجه منظور من شد. چون از افراد زیرک بود. در پاسخ من گفت باشد من در هیأت ریسه منعکس می کنم. خلاصه آقای جعفری که رفت آن آقای نماینده رو به من کرد و گفت: صحبت شما شامل حال من هم می شود؟

گفتم متأسفانه بله. بعد از سه - چهار روزی کتاب ها را آورد و یک جلد مفاتیح الجنان را هم به کتابخانه هدیه کرد.

س - آقای بندعلی خیلی متشکرم که در این گفتگو شرکت کردید.

ج - خواهش می کنم من هم خیلی خوشحال شدم و از شما تشکر می کنم.